

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فیل و قریش (جله اول)

نختم منمومی استاد اخوت ۹۵/۲/۱۱

سوره‌ی مبارکه‌ی فیل و قریش را می‌خواهیم بخوانیم.

برای اینکه در ماه رجب ما را جزء زائرین امام رضا(علیه‌السلام) به حساب بیاورند صلواتی بفرستید.

برای اینکه حس کنید فیل و قریش را در یکی از رواق‌های حرم حضرت(علیه‌السلام) در حال تدبر هستیم و این تدبرمان به عمل منتهی می‌شود صلواتی بفرستید.

سوره‌ی مبارکه‌ی فیل و قریش قرائت و صلواتی ختم کنید

همانطور که می‌دانید سوره‌ی مبارکه‌ی فیل راجع به داستانی است که مکرر و مرتب شنیده‌اید. عده‌ای به قصد تخریب کعبه حرکت کردند و با فرستادن ابابیل و فرو فرستادن کلوخ‌هایی توسط خدای تعالی، آن‌ها به صورت گوشت جویده شده در می‌آیند.

در رابطه با این سوره روایاتی آمده که در حد اقتضا مطرح می‌کنیم. مطالب را به جهت مدخل ورودی از المیزان بیان می‌کنیم.

الم توأ: رؤیت دیدن با چشم نیست و علمی است که مانند احساس ظاهری روشن است. یعنی حقیقتی را بتواند ببیند مثل دیدن با چشم. برخی مطالب ریز در ساختار وجودی استادش به چنین نکات ریزی است. یعنی وقتی می‌گوید آیا ندیدی؟ باید بخواهی که ببینی. ما یک مدل دیدن غیر از رویت حسی داریم که باید به آن توجه کنیم.

استفهام انکاری هم چنین ترجمه می‌شود که مگر این گونه ندیدی؟ استفهام تقریری و اقراری هم در سوره‌ی قریش داریم.

نقل است که این داستان در سال ولادت رسول خدا(صلی‌الله) واقع شده است و نکته‌ی مهمی است.

آیه دوم: یک سوء قصدی به مکه داشتند. تضلیل و اضلال هم به یک معناست و باب‌های تفعیل و افعال است. کید در تضلیل یعنی نقشه‌ی آن‌ها بی‌نتیجه و نقش بر آب است یعنی حرکت کردند که کعبه را خراب کنند و بی‌نتیجه ماند.

آیه سوم: ابابیل جماعت‌های متفرق و دسته دسته است. طیر ابابیل یعنی جماعت‌های متفرق. این آیه عطف به آیه‌ی قبل است. الم يجعل کیدهم فی تضلیل.

آیه چهارم: ابابیل آن‌ها را با سنگ‌هایی که حالت آتشنه دارد و غیر سنگ معمولی است زدند. و عذاب قوم لوط هم چنین بود. و ما نمی‌دانیم سجیل چیست.

آیه پنجم: فجعلهم کعصف ماکول. پوست زراعتی مانند غلاف لوبیا. در فصل باقالی که باقالی‌اش خورده شود. یا این است که سجیل وارد بدنشان شده و کعصف ماکول دو حالت دارد:

(۱) مثل غلاف نخود فرنگی.

(۲) وضعیتشان از نظر ظاهر متفاوت شده باشد.

و برخی هم می‌گویند ماکول کسی است که آکل به او افتاده باشد و مثل شته محصول را خراب می‌کند.

همه‌ی راویان اتفاق نظر دارند که پادشاه یمن قصد ویران کردن کعبه را داشته است و نامش ابرهه بوده است. کنیه‌اش هم ابویکسوم بوده است. و جدّ نجاشی در زمان پیامبر(صلی‌الله) است. ممکن است که کسی کاری کند ولی ژنش اصلاح شود.

انگیزه‌ی حمله‌ی یمن بسیار مهم می‌شود. این بنده خدا فهمیده بود که مکه جایی دارد که مردم رفت و آمد می‌کند و اقتصادشان بهبود می‌یابد؛ او هم آمد و منسک‌سازی کرد و کعبه را از طلا و جواهرات بنا نهاد. این مهم است که کعبه از زمان بنایش زیارتگاه بوده است. مثلاً می‌گویند که حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) آمد و حضرت

هاجر(علیها السلام) را رها کرد، به گونه‌ای داستان را بیان می‌کنند که ابراهیم(علیه‌السلام) هیچ عاطفه‌ای نداشت در حالی که در بهترین زمین و معنوی‌ترین نقطه‌ی عالم آن‌ها را گذاشت. به هر حال این محل از زمان حضرت آدم(علیه‌السلام) معتبر بوده است.

خلاصه این آقا کعبه را مشابه‌سازی کرد و یک مقداری هم رویش اضافه کرد مثلا از طلا و جواهرات ساخت و.... . مردی از قبایل کعبه به آن‌جا رفته بود و نشست و قضای حاجت کرد، ابرهه که از آن‌جا می‌گذشت پرسید که چه کسی چنین کاری کرده است و بهانه‌ای برای شروع جنگ شد. هیچ جنگی بی‌انگیزه نبوده است. این‌طور است که چنین اتفاقی افتاده و منجر به این حرکت شده است.

خلاصه اینکه علمی که برپا کرده بوده از همان‌جا فهمید که به دردش نمی‌خورد و با خود فکر کرد که اگر کعبه را خراب کند مردم چاره‌ای دیگر غیر زیارت این کعبه نخواهند داشت. تمام دغدغه‌اش این بود که با سلام و صلوات کعبه را خراب کند.

این اتفاق جدید است که افتاده است، که منسکی را خراب می‌کند و منسکی را ایجاد می‌کند. کعبه‌ای که محل موحدان بوده را می‌خواهد از بین ببرد و کعبه‌ای بسازد. این‌ها را خدا نگفته است و جالب است که در قرآن ذکر نشده است و ما باید از نقل‌های روایی این‌ها را بشنویم. در وسط راه هم اتفاقاتی می‌افتد که انگیزه‌ی او برای این کار بیشتر می‌شود.

در راه در محل‌های مختلفی توقف می‌کند. مردم قریش دسته دسته روی بلندی‌ها می‌روند و وحشت عجیبی آن‌ها را فرا می‌گیرد.

عبدالطلب کار سقایت خود را می‌کرد و کاری نداشت که چه اتفاقی افتاده است و این یعنی مکه هم در زمان خودش موحدانی داشته است هر چند مشرکانی هم داشته است. اغلب افراد می‌گویند که کعبه محل بت پرستی بوده است و قبل از پیامبر(صلی‌الله) موحدی در مکه نبوده است و این صحیح نیست. مثل همین الان بوده‌اند. موحدین در اقلیت بودند. در واقع اینجا هنوز هم اگر کسی می‌خواسته دین ابراهیمی را پرستش کند جایش مکه بوده است. مثلا ممکن است بلادی بیشتری ترویج توحید را داشته باشد و اشتباهاتی هم در بین افرادش وجود داشته باشد.

قریش هم قوم خاصی بودند. شأن اجتماعی و علمی و مباحثات و مناظرات داشتند. ولی چون به قبل پیامبر(صلی الله) می خورد با جزیره العرب یکی گرفته و بعد مطرح می کنیم. با این حال قریش نسب قوی و مهمی داشتند.

بعد از اینکه پیامبر(صلی الله) مبعوث می شوند بحث سقایت کعبه پررنگ می شود سعی در خدشه دار کردن این سابقه ی قبلی پیامبر(صلی الله) که به حضرت اسماعیل(علیه السلام) می رسیده است می پرداختند.

چون کعبه محل رفت و آمد قوم و قبیله ها بوده قابل کنترل نبوده است و خیلی از مسائلی که برای کعبه و منسک حج اتفاق افتاده است از جهت اقوام و قبیله ها بوده ست مثلا لخت طواف کردن و این را نباید الزاما به قریش نسبت داد. و قریش هم اصراری به رفت و آمدها نداشتند.

روایات جالب اند. وضعیت این قطعه ی تاریخی جالب است. بد نیست راجع به قریش و اتفاقات قبل بعثت تحقیقی انجام شود. در لسان اهل بیت(علیهم السلام) و نهج البلاغه جاهلیت قریش و عرب مطرح بوده است ولی ما باید بیشتر از این اطلاعات داشته باشیم.

ابته اولیه ی کعبه از حضرت آدم(علیه السلام) گرفته شده است که تاسیسش کردند. حضرت ابراهیم(علیه السلام) هم تجدید بنا کردند و مناسک جدیدی را نیز بنا نهاد. کعبه جایی بود برای اینکه بیایند و بروند. سعی می کردند در آن سکنی نگزینند و تنها منسک را انجام دهند و برگردند.

خود منطقه ی کعبه قدسیتی دارد که با سایر محل ها متفاوت است. کوفه هم چنین است. مختلف الملائکه است. اهل معنا و معنویت سبک بودن آسمان این محل ها را متوجه می شوند مثل شب قدر.

فروع دینی که ما آن را ۱۰ تا می دانیم در واقع جامع بین همه ی شرایع است. در همه ی شرایع روزه و حج و امر به معروف و ... هست و خاصیت شریعت است. در شریعت های خاص شکلش متناسب با شرایط بومی افراد تعیین می گردد ولی اصلش در همه بوده است.

حضرت ابراهیم(علیه السلام) شگردی که به خرج دادند این بود که برای اینکه بتوانند جریان امامت را به جریان دائمی در روز قیامت تعیین کنند مکه را محل سکنی و اقامت خودشان مقرر کرد که توجه به داستان هاجر(علیه السلام) و اسماعیل(علیه السلام) بسیار حائز اهمیت است.

ما حدود ۵۰۰ سال دوره‌ی فترت داشتیم تا به پیامبر (صلی‌الله) رسیدیم. در زمان پیامبر (صلی‌الله) نبی منحصر در پیامبر اعظم (صلی‌الله) بود. ظاهراً در دوره‌ی فترت اوصیا و حواری داشتیم ولی نبی نداشتیم. در نقلی می‌گویند دوره‌ی فترت است یعنی نبی و شریعتی نبوده است.

فترت الرسل یعنی انقطاع انبیا که امیر المومنین (علیه‌السلام) بیان می‌کنند. در قبل از این ممکن است که چندین نبی در یک زمان حضور داشتند مثل داستان عزیر (علیه‌السلام) که انبیای هم زمان بودند و این هم نکته‌ای است.

می‌گویند ابرهه به شترهایی برخورد کرد. این جا هر چه که قدرت ابرهه برایتان مشخص شود توحید موحدین موجود در مکه برایتان واضح‌تر خواهد شد. این‌ها از ظرایف تاریخ است که مادر و پدر و عموهای پیامبر (صلی‌الله) وضعیت عبدالمطلب را داشتند که کعبه را ترک نکردند و تکان نخوردند. حتی در قلبشان هم تغییر و تزلزلی راه پیدا نکرد.

این را اهل بیت (علیهم‌السلام) مطرح می‌کنند که اگر می‌خواهید یکی را بستایید به اجدادش بستایید. ما می‌گوییم گیرم پدر تو باشد... ولی این مهم است که این پسر و نوه‌ی عبدالمطلب است. اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌خواهند بگویند صفات شایسته قابل انتقال است. مثل اینکه اگر خانواده‌ای تصمیم گرفت همه‌ی فرزندان‌ش مبلغ دین باشند این یک حالت تکوینی در نسل ایجاد می‌کنند. برخی از علما می‌گویند که از نسل ما غیر شیعه‌ی معمم نباشد. و این تاکید و پافشاری بر نسل است که شیعه باید عالم باشد و باید معمم باشد. و همین علم‌ها بود که انقلاب اسلامی را جاری کرد.

تنه‌هایی در عالم وجود دارد که شریان اصلی آن از یک خانواده بوده است. این میزان پافشاری برای این است که جملات عبدالمطلب را بفهمید که انا رب الابل. و می‌خواسته توحید افعالی خودش را به رخ عالم بکشد.

مثل زمان صدام که عده‌ای گفتند ما اینجا می‌مانیم مثل ساکنین شهر دزفول. این نرفتن نشان از دل قرصی است که داشتند.

نبود کعبه را معادل نبود خودش می‌داند که می‌گوید اگر بنا است که کعبه باشد پس ما هم باشیم و اگر خدا خدای کعبه است پس خدای ما هم هست و از یک حمایت غیبی برخوردار بودند.

خاندان پیامبر (صلی‌الله) شتر داشتند و یک خانواده‌ی پولدار و موحد بودند. این‌ها زرنگ بودند که هم دنیا و هم آخرت را داشتند. عبدالمطلب به دم در ابرهه رسید. مردی تنومند و زیبا و قابل احترام بود. ابویکسوم از کرسی پیاده

شد و با آن جناب روی زمین نشست و آن گاه پرسید حاجت چیست؟ و او گفت حاجتم ۲۰۰ شتر است. ابویکسوم گفت از چشمم افتادی و من آمدم خانه‌ی کعبه را خراب کنم. این‌ها همز و لمزهای پادشاهی است. باید آدم پادشاه شود تا این‌ها را بفهمد.

«تو درباره‌ی خانه‌ی دینی‌ات سخن نمی‌گویی و درباره‌ی شترانت صحبت می‌کنی؟»

این خیلی جالب است که پادشاه موحد و دیندار می‌شود! به عبدالمطلب می‌گوید که از مال شخصی‌ات دفاع می‌کنی؟!!!

عبدالمطلب می‌گوید که من راجع به مال خود که مالک حفظ آنم با تو صحبت می‌کنیم. این سخن چنان تاثیری داشته که ابرهه دستور دارد کلیه‌ی شترها را برگردانند. می‌گویند یک موی از خرس کندن غنیمت است. داستان اگر همین جا هم به اتمام می‌رسید آن‌ها شکست خورده بودند و این را جنگ نرم می‌گویند.

در این سوره موضوع تعلق و مالکیت مهم می‌شود و لام لایلاف قریش معنا می‌یابد. در سوره‌ی فیل یک نظام مالکیت را می‌بینید یعنی نظامات مالکیت را می‌بینید که هر کدام رفتارهای متناسب با خودش را خلق می‌کند و پدیدار می‌کند یا منفعت پدیدار می‌کند و یا ضرر. مالکیت است و جنسش تعلق است. مهم است که این تعلق از کجا می‌آید و به چه کسی وابسته است. ما همه به یک سری چیزها تعلق داریم و باید ببینیم که این تعلق چه نفع و ضرری برایمان دارد که بحث بعدی است.

خلاصه ابرهه شب سنگینی را گذراند و قبل از اینکه عذاب نازل شود، از قبل حسّش نازل می‌شود. قدر متیقّن تاریخ درباره‌ی داستان این سوره چنین است.

حاکمان می‌دانستند که اگر دین نداشته باشند نمی‌توانند از پس مردم بر بیایند. این جالب است که از یک جایی دین وارد سیاست شد و از آن به بعد از آن خارج نشد حتی دوره‌ی رنسانس هم نتوانستند این‌ها را جدا کنند و این به خاطر فطرت دین جوی انسان است.

پیامبر (صلی الله) که آمد، حرف عبدالمطلب و ابوطالب را تقویت کرد. ما تصویرمان از دوران جاهلیت مثل این است که همه در فضای مبهم و تاریک بودند ولی همین الان هم انسان رنج و سختی می‌کشد و جاهلیت مدرن وجود دارد

و تصمیم از روی جوّزدگی شرک است. اینکه ما اینها را تبدیل به داستان می‌کنیم و به یک گوشه می‌فرستیم برای خودمان سخت می‌شود.

این بحث سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران است. انواع تعاملاتی که انسان‌ها دین را وسیله‌ای برای رسیدن به دنیایشان می‌کنند. می‌تواند موضوع را تغییر دهد. به هر حال دین را مصادره به مطلوب می‌کند. شنیده‌اید که می‌گویند آب نیست و گرنه شناگر ماهری خواهد بود. چون امکانات ظاهری ندارد بروز نمی‌دهد و گرنه هست.

هر کلامی یک متکلم و یک مخاطب دارد و وقتی تبدیل به محاوره می‌شود باید در متن محاوره نگاهش کنید. باید در محاوره به کلام قبلی توجه شود و براساس آن تبیین شود.

اگر انا رب الابل را مستانفه بگیرد حرف خوبی نیست. بیت هم رب دارد. و این حرف با حرف بنی‌اسرائیل یکی می‌شود که تو با خدایت برو به جنگ.

ابویکسوم آمد حضرت را خرد کند. ولی عبدالمطلب فضا را به سمت مذاکره نبرد و فضای مذاکره نبود. زیرا مذاکره بر داد و ستد است یعنی ما می‌آیم یمن و شما هم بیاید مکه. نهایت مذاکره این است که شما به آن‌ها اعتماد کنید و آن‌جا رونق بگیرد.

مناسک مذاکره بردار نیست. البته در زمان فعلی برخی از مناسک به خاطر شرایط عرفی تغییر دادیم مثلاً تغییراتی در ذبح. ولی براساس حکم خدا هیچ تغییری در مناسک جایز نیست. یک سری تغییرات در مناسک توسط پیامبر (صلی‌الله) انجام می‌گیرد که این هم مبتنی است بر اینکه ان‌هو‌الوا‌و‌حی‌یوحی.

نشانه‌ی موفقیت حضرت عبدالمطلب این بود که هم شترهایش را گرفت و هم زمینه‌ی رعب در دشمن ایجاد کرد. بخشی از شکست ابرهه به خاطر آن رعب بوده است. برخی در کارتن‌ها این‌گونه کار می‌کنند که موازی با فیل‌ها پرند می‌گذارند ولی این‌گونه لازم نیست و همین که چند تا پرند بیاید و فیل‌ها رم کنند کافی است و این‌ها تلقی کنند که دارند از بین می‌روند کافی می‌شود و لازم نبوده که یکی یکی و موازی باشد. کعصف ماکول اشاره می‌کند که این‌ها زیر دست پرنده‌ها له شدند. لازم نیست تک تک پرنده‌ها روی تک تک سوارها پایین بیاید و این نشانه‌ی قدرت الهی است.

وقتی که شما وارد تاریخ و تحلیل آن می‌شوید نوعاً وارد گمانه‌زنی می‌شوید و حرفی را نمی‌توانید قطعی نقل کنید و خودش ظنی است و متنش هم ظنی است ولی می‌توان از آن قطعیتی را فهمید. من می‌خواهم یک نمونه از نظریه‌پردازی را بیان کنم و کسی می‌تواند کار کند و نمونه‌ها بیاورد ولی همه گمانه‌زنی است.

طبق سوره‌ی نمل وقتی قدرتمندی وارد کشور دیگری می‌شود خافضه رافعه می‌کند و عزیزانشان را ذلیل می‌کند. قاعده‌ی جنگ در هر شهری چنین است و اولین آسیب تغییر سازه‌های مالکیت است. این‌ها همه گمانه‌زنی است و اصلاً قطعی نیست و این‌ها نمونه است. حضرت عبدالمطلب اولین کاری که می‌کند این است که نشان دهد عزیز این شهر هم چنان عزیز است. ابرهه بسیار کودن بوده که شترها را داده است. خود اینکه در این مرحله‌ی کسی بتواند آسیب را کم کند، از هنر مذاکره است.

صاحب مجمع البیان بیان می‌کند که در همان لحظه‌ای که آفتاب طلوع می‌کرده طیور ابابیل پدیدار شدند و هر یک از آن مرغان یک سنگ به منقار و دو تا به چنگال‌هایش داشت. ریگ‌های منا که در مشعر جمع می‌شود در حج باید انسان را یاد سنگ‌های ابابیل بیندازد.

مثلاً یقینی نیست که این سنگ به شکمشان خورده یا به سرشان. تاریخ هم یقینی نیست. نمی‌گوییم که سنگ نبوده بلکه این که به شکم می‌رسد منفجر می‌شده یعنی چند زمانه بوده و صحبت‌های زیادی می‌تواند وارد بشود. مهم این است که ما نباید در متن‌های تاریخی الکی گیر دهیم.

برخی در کلاس‌های دبیرستان و راهنمایی این مطالب را می‌گویند و سوال برانگیز می‌شوند مثلاً خانم مگر می‌شود که سنگی منفجر شود و از اصل بحث جا می‌ماند. بحث اصلی باید بر سر توحید افعالی باشد.

اگر در قرآن بخواهیم دست بگذاریم که راجع به آن بسیار مطالب تاریخی است این سوره است. که خیلی هم به درد نمی‌خورد.

درست است که دوستانی که اینجا هستند سوره‌های فیل و قریش را مکرر خوانده‌اند ولی این که آیات را مرور می‌کنیم نکات جدیدی به ذهنتان خواهد رسید که یادداشت کنید و به سایر دوستانتان انتقال دهید.

بنا بود که دوستانی که می‌خواهند روی اجرای پژوهش مسکین و یتیم کار کنند الحمد لله یک نفر اعلام آمادگی کرد. امروز می‌خواستم راجع به پژوهش یتیم کار کنم که نشد و اگر فرصت شد بعد از بحث فیل و قریش صحبت

می‌کنیم ولی در ذهنم این مبحث باز است که ما برای یتیم و مسکین و روش برخوردار با آن‌ها نیاز به پژوهش داریم زیرا سوالات زیادی در ذهنمان وجود دارد زیرا کسی که مسکین و یتیم است نوعاً فقر فرهنگی هم دارند. برخی می‌گویند ما به جای کار روی مسکین و یتیم روی انسان‌های درست و درمان کار می‌کنیم که زودتر نتیجه دهد.

ادامه‌ی مباحث سوره‌های فیل و قریش

این سوره بر قریش منت می‌گذارد. ایلاف به سوره‌ی فیل مرتبط است یعنی با دفاعی که خدا از مکه کرد و در انتظار شما را قوی جلوه داد که از راهنزان حفظ شوند. خدا می‌گوید که این بنایی که بیت است موجب آبرومندی شما شده است آن را پرستید.

برخی اهل تسنن می‌گویند که فیل و قریش یک سوره‌اند. بین‌شان ارتباطی وجود دارد ولی حق مطلب این است که می‌توانیم بگوییم این دو سوره را باید با هم بخوانند ولی نه اینکه یک سوره‌اند. و این یعنی حدّ سوره‌ها برای تشیع بسیار مهم است که برای تسنن چنین نیست. کسی که خواست در نماز بخواند باید ضحی و انشراح را با هم و فیل و قریش را نیز با هم بخواند. فلق و ناس هم زوج سوره‌اند ولی الزامی ندارد که با هم خوانده شوند. مراجع ما نوعاً می‌گویند که این دو سوره‌ی فیل و قریش با هم است. مواردی هست که باید احتیاط شود مثلاً امام نماز مستحبی می‌خوانده‌اند.

ایلاف قریش: «الف» به معنای هزار و مصدرش الف است که به معنای همبستگی است. الفت بار معنای مهمی است و به قول راغب اصلاً الفت را به دلیل اجتماع و همبستگی الفت گفته می‌شود. الفت، انس نیست ولی انس هم دارند. گاه می‌شود که الفت را برای مکان هم به کار برد. الفت هم حالت متعدی و هم حالت لازم می‌آید.

قریش: کلمه‌ی قریش نام عشیره و دودمان رسول خدا (صلی‌الله) است که همه از نسل نضر بن کنانه‌اند.

رحلت یعنی وقتی سوار بر راحله (شتری که برای راهپیمایی نیرومند است) در سفر باشند.

رحلت از مشخصات این شهر بوده است. این شهر امکان ذرع نداشته بوده و در دره‌ی خشک و بی‌آب و علف بوده است قریش زندگی را از طریق تجارت می‌گذارانده است.

از نظر ساختار اقلیمی به زمان حضرت آدم (علیه السلام) برمی گردد و غیر ذی ذرع بودنش حالت ذاتی اش است ولی در عین حال در بین سرزمین ها رتبه‌ی اول زندگی در تمامی مکان‌هاست و این از عجایب این سرزمین است که گیاه به شکل زراعی ندارد. نمی‌توانید کار اقتصادی به واسطه‌ی زراعت انجام دهید.

پس منظور از غیر ذی ذرع بودن یعنی کسی به خاطر زراعت آن جا ساکن نشده است. قریه نبوده است. به خلاف مدینه که ام القری است.

به خاطر همین حضرت امیر (علیه السلام) در نهج البلاغه خطبه‌ای دارند و ربط می‌دهند به اینکه ایمان باید درونی باشد و کسی که انگیزه‌ی درونی داشته باشد لذت می‌برد و می‌گویند که انبیا مال و اولاد و سرباز نداشتند و به خاطر ایمانشان انسان‌ها جذب می‌شدند البته ممکن است یک نبی هم به خاطر طمع به دنیا به او جذب شوند ولی در جذب اولیه‌ی این سرزمین هم ایمان مهم می‌شود.

دو نوبت در سال به سمت شام و یمن تجارت می‌کردند. منطقه آزاد بوده است. جاده‌ی ترانزیت بوده است و اینکه یک منطقه‌ای به عنوان پایه انتخاب شود که هر کسی بخواهد تجارت کند بیاید آن‌جا.

این نیاز به یک همبستگی ملی دارد که دو دلیل دارد.

(۱) خودشان باید اهل سفر باشند و سازوکار سفر را داشته باشند یعنی یک مدت ۵ ماهه در سفر است باید خانواده‌اش توان اداره را داشته باشد.

(۲) قدرت پذیرایی افراد دیگر هم داشته باشد.

دو خصوصیت متضاد است یعنی افرادی هم باشند که از دیگران پذیرایی کنند.

در واقع شبیه به کربلا است. یعنی در موسم اربعین باید پذیرند که خانه‌های شان را آماده کنند.

خلاصه غارتگران و راهزنان متعرض راه ایشان نمی‌شدند و از خدا حساب می‌برند که می‌دانستند که اصحاب فیل یک بار سوسک شده است دیگر نه سر راهشان را می‌گرفتند و نه به شهرشان می‌زدند.

مردم نمی‌دانند که به خاطر یک پیامبر (صلی الله) این بیت و این شهر حفظ شده‌اند و فقط ظاهر را می‌دیدند.

در خود این ایلاف یک فضیلتی وجود دارد که باید این فضیلت را به بزرگی یاد کنیم و این فضیلت به واسطه‌ی یک عنایت الهی ایجاد شده است. اینها عبودیت نمی‌کنند ولی تالیف دارند. یکی از مهم‌ترین اصل‌ها در تجارت امنیت است و این امنیت فضیلت است و یک نکته‌ی بسیار مهمی است و آن‌ها را نسبت به بقیه سر می‌شوند. هر چند که غارتگران وقتی به قریش نمی‌زدند، دشمنی‌شان را سر بقیه خالی می‌کردند. وقتی می‌فهمند که کسی امنیتی دارد، دشمنی نسبت به آن‌ها در آینده بیشتر خواهد شد.

رحلت کردن منظورمان سفر کردن است. کسی که مرده است نمی‌آید ولی شما به پیش آن‌ها می‌روید.

الفت به معنای الفت برای تجارت و زندگی اجتماعی است و این‌ها زیرساخت‌های اجتماعی‌شان بر این دو کوچ بود و با خوبی و خوشی زندگی می‌کردند. الفت خاصیتی که دارد این است که یک کار پیچیده و سخت را به یک کار سبک و شیرین تبدیل می‌کند. مثلاً یک خانواده که در کنار هم زندگی سخت‌شان را آسان می‌کنند. برای الفت لازم است که یک هدف مشترک مد نظر باشد و سازگاری وجود داشته باشد. خانه‌های قدیمی چنین بوده است که چندین خانوار با هم زندگی می‌کردند و خانه‌هایی که با هم الفت داشتند راحت‌تر زندگی می‌کردند.

به هر حال ممکن است در نظام کفر یک الفتی ایجاد شود ولی پایداری الفت مهم است، الفت منوط به تشکیک است ممکن است که ۸۰٪ یا ۱۰۰٪ باشد. ممکن است که نیمه پایدار یا پایدار باشد که در هر دو حالت الفت است. الفت یک نعمت است و باید سپاسگزاری شود. نعمت این است که یک جمعی هم هدف شده‌اند حتی اگر هدفشان آزار دیگران باشد. الفت چون نعمت است هر کسی می‌تواند مثبت یا منفی استفاده کند. الفت در بلوغ عاطفی وارد می‌شود.

لام در لایلاف لام تعلیل است. به علت ایلاف دادن خدا قریش را. قریش مفعول اول است و مفعول دوم حذف شده است و می‌فهمیم که مفعول دوم ایلاف است و ایلافهم رحله. بدل ایلاف است.

خدا قریش را که ایلاف داده. یعنی خدا قریش را با هم در یک چیزی سازگار کرده است. یعنی اینکه خدا ایشان را برای رحلت و کوچ آماده کرده است این‌گونه است ل ایلاف الله تعالی قریش ایلافهم. حضرت علامه حذفیات را مطرح می‌کنند.

یعنی الم ترکیف فعل ربک باصحاب فیل؟ بله ما دیدیم؛ و این علتی برای تالیف قریش شد. یعنی آن سبب این شد. این موجب شد که در گستره‌ی جوامع اعتبارشان بیشتر شد و عدو شود سبب خیر شود اگر خدا خواهد. تازه این‌ها گل کردند و مطرح شدند.

فلیعبدو! فای اول جمله برای این آمده است که گویی بویی از شرطیت را داشته باشد. یعنی بودن شرایطی باید باشد تا رب بیت را پرستید ولی رفع ابهام می‌کند که هر چه بوده و هر چه شده است شما باید رب بیت را پرستید. نه تفسیری در بین نیست که در هر حالی که پیش بیاید باید رب بیت را پرستید و تمام این حرف‌ها را حضرت علامه برای فاء می‌آورند. چه خدا ایلاف دهد و چه ندهد باید رب بیت را پرستید. دو حالت پیدا می‌کند: (۱) با سوره‌ی فیل گرفتن: رب بیت را باید در هر حالتی پرستید و کاری به گذشته نداشته باشد.

(۲) حالا که خدا ایلاف داده است پس پرستش کنید یعنی به یمن این ایلاف پرستش کنید.

فاء می‌تواند حالت سکت‌ه‌ای باشد یعنی شکل مستانفه باشد و سبب یا شرطی نباشد. کاری به گذشته نداریم پس باید رب را پرستید و این جا فای شرطیه نیست.

فای فصیحه وقتی است که قبلش میزانی حذفیات داشته باشد و اینگونه است که نگاه کن به این خیر و نعمت و نگاه کن به تک تک لحظات زندگی‌ات و به تک تک عناصر حیانت. پس خدا را عبادت کن. این فا حالت سه نقطه دارد.

این فای فصیحه مثل فای فصل لربک نیست. اگر جریان اصحاب فیل اتفاق نمی‌افتاد قطعاً قریش نمی‌توانست به ایلافی برسد.

ساعت دوم

فاء فصیحہ ہم این طور می شود که نگاه کن به این خیر و برکت و نگاه کن به نظائر آن، به تک تک روزهای زندگی، تک تک عناصر حیات. پس خدا را عبادت کن. حالت شرط ندارد. حالت «سه نقطه ...» دارد. فلیعبدوا شرط نیست. اگرچه اکثر مفسرین شرطیه گرفته اند. برای ایلاف قریش و رحلت شتاء و صیف و ... هزاران نعمت دیگر، خدا را عبادت کن. حالا سوال پیش می آید که چرا خدا این نعمت ایلاف را آورده است؟ دو علت می تواند داشته باشد. اول این که این نعمت مهم است و انسان باید توجه کند. دوم این که اگر دیگران این نعمت را ندارند، تدارکی ببینند تا از این نعمت بهره مند شوند. تا شرایط عبودیت برایشان فراهم شود. اگر هم انسانها فلیعبدوا داشته باشند، ایلافشان بیشتر می شود.

دلایل سکونت انسانها مختلف است. یکی از دلایل سکونت، خود سکونت بوده است. مثلا کسی از کودکی جایی زندگی می کند و به آنجا عادت می کند. در بعضی مواقع، انسانها هجرت می کنند و می بینند جای دیگر شرایطی بهتر دارد و همانجا ساکن می شوند. انگیزه های سکونت بسیار زیادند. اگر شهری موقعیت تجاری و امنیت داشته باشد، محل خوبی برای سکونت است. مکه هم محل کعبه بود و منسک در آن انجام می شد و هم موقیت تجاری داشت. همین موقعیت موجب دنیاگرایی می شد. این امنیت و درآمد باید در راه عبودیت قرار گیرد و الا این منافع مادی انسان را سرگرم خود می کنند.

سوال: آیا سوره ی قریش می خواهد بگوید که عبودیت خدا موجب تامین روزی و امنیت است، یعنی ما می توانیم بگوییم اگر جامعه ای مومن شود، رزق و امنیت برایش فراهم می شود؟

نه سوره این را نمی گوید. اتفاقا برعکس این جمله را می گوید. یعنی این که می شود که اصلا عبودیت خدا نباشد ولی تامین روزی و امنیت باشد. سوره می گوید به دلیل این که خدا رزق و امنیت را تامین کرده، سپاس گذار باش و خدا را عبادت کن. دو سوره فیل و قریش مصداق خاص هستند. این دو سوره درباره قریش و اصحاب فیل صحبت می کند. پس در ابتدا نباید به دنبال تعمیم مصادیق سوره باشیم. باید اول سوره را درست بفهمیم و بعد ببینیم که آیا می شود تعمیم داد یا نه. ما فعلا سوره را می خوانیم.

اصحاب فیل از بین رفتند و در این جا ایلاف قریش بوجود آمد یا قابل رویت شد. ایجاد این نعمت سبب عبودیت در اینها شد.

جمله انشایی: ایلاف قریش نعمتی است که توجه به آن عبودیت آور است.

جمله خبری: در حالیکه ایلاف قریش الزاما عبودیت آور نیست.

اطعام و امنیت الزاما عبودیت آور نیست.

جمله انشایی: توجه به نعمت اطعام و امنیت، عبودیت آور است. جمله‌ی انشایی صدق و کذب ندارد. بلکه امر به عبودیت می‌کند بخاطر اطعام. نمی‌توانیم بگوییم ما در شهری اطعام و امنیت را تامین می‌کنیم و همه عبد می‌شوند. ولی می‌توانیم بگوییم با تامین اطعام و امنیت اقتضای عبودیت را فراهم می‌کنیم. اگر مندر فکر کرد که اول باید اقتصاد را درست کند تا انسان‌ها عبد شوند درست نیست. حتی ما در آیات قرآن خلاف این را می‌بینیم. اگر اطعام و امنیت نباشد مردم باز هم باید عبودیت داشته باشند.

اطعام و امنیت دو فاکتور مهم در زندگی انسان هستند. بحث ما این است که اطعام و امنیت مهم هستند ولی تلازمی با عبودیت ندارند. مثلا ما یک خانواده‌ی فقیر داریم که می‌خواهیم به ایمان دعوتشان کنیم. باید این خانواده را از نظر اطعام و امنیت تامین کنیم ولی نباید طوری رفتار شود که این‌ها چنین حس کنند که علت ایمان آوردنش، اطعام کردن است. چون در این صورت اگر در اطعامشان اختلال ایجاد شود دیگر خدا را نمی‌پرستند. پرستش خدا بخاطر عبودیت است نه به خاطر نعمت‌ها.

پس بین ایلاف و عبودیت حالت عموم و خصوص من وجه دارد. اطعام و امنیت و عبودیت هم به همین صورت.

وقتی سوره فیل و قریش را می‌خوانید باید خود را به جای شخصی قریشی قرار دهید و از چشم او این آیات را بخوانید. اگر این کار را نکنید سوره را نمی‌فهمید.

پدیده‌های اجتماعی در اثر اقتضائات زیادی بوجود می‌آید و در اثر گستره‌ی زمان ایجاد شده است. همه‌ی پدیده‌های اجتماعی به نوعی به اطعام و امنیت ختم می‌شود. یا جنبه‌ی رزقی دارند یا جنبه‌ی امنیتی.

سوره این‌طور است که از مسیر ظن به یقین می‌رسیم. گزاره‌ها موجهه جزیه هستند. اول گمانه‌زنی می‌کنیم و بعد پیش می‌رویم و اثبات می‌کنیم.

چنین سوره‌هایی علی‌رغم این که المان‌های حسی زیادی دارند، متشابه هستند. حسی‌ترین و عقلی‌ترین گزاره‌ها از این سوره‌ها برداشت می‌شود.

طعام و امنیت دو نیاز اساسی انسان در دو ساحت مادی و معنوی است. که دریچه‌ی آن اجتماع است. این یک گزاره‌ی ظنی است که باید عقلی شود.

این نوع گزاره‌نویسی را باید از سوره فیل و قریش یاد بگیریم. اول گزاره‌های ظنی را بنویسید تا جلو برویم و اگر مثال نقض پیدا نشد، اثبات می‌شود.

محل الفت قلب است. چگونه می‌شود که الفت در قلوب شتی قرار بگیرد؟ می‌شود در عالم مادی یک نوع سازش کاری می‌شود بوجود بیاید. یعنی در الفت مادی ممکن است که انسان‌ها هم راستا شوند. اما در الفت معنوی با قلوب شتی نمی‌شود به الفت رسید.

در سوره انفال طعام و امنیت معنوی است. در سوره قریش طعام و امنیت مادی است. پس می‌فهمیم که طعام و امنیت دو لایه مادی و معنوی دارند.

درباره‌ی چیستی الفت جلسه آینده صحبت می‌کنیم.

هم‌بستگی بین اعضای بدن به نحوی که یک سازمان را درست کرده‌اند را الفت می‌گویند. هم‌بستگی مشاغل مردم یک شهر که باعث سازمان‌دهی آن شهر می‌شود را الفت می‌گویند.

در این روایت ائتلاف را به دو دسته ابرار و بهائم تقسیم می‌کند. ائتلاف قلوب برای ابرار است و ائتلاف منافع برای بهائم است. *إِنَّ سُرْعَةَ ائْتِلَافِ قُلُوبِ الْأَبْرَارِ إِذَا اتَّقَوْا وَإِنْ لَمْ يُظْهِرُوا التَّوَدُّدَ بِالسِّنْتِهِمْ كَسُرْعَةِ ائْتِلَافِ مَاءِ السَّمَاءِ بِمَاءِ الْأَنْهَارِ وَإِنْ بَعْدَ ائْتِلَافِ قُلُوبِ الْفُجَّارِ إِذَا اتَّقَوْا وَإِنْ أَظْهَرُوا التَّوَدُّدَ بِالسِّنْتِهِمْ كَبَعْدِ الْبَهَائِمِ مِنَ التَّعَاطُفِ وَإِنْ طَالَ ائْتِلَافُهَا عَلَى مَذُودٍ وَاحِدٍ.* (تحف العقول ص ۳۷۳)

آیا ایلاف قریش جنبه‌ی توحیدی داشته است؟ به دلیل بیان خدا و مضاف الیه‌ی دلیل است برای ثبوت ایلاف برای قریش است. پس ایلاف برای این‌ها تحقق یافته است. در قرآن مضاف الیه ثبوت را نشان می‌دهد. ایلاف قریش هم

مضاف الیه است. قریش هم قبیله‌ای معروف است. همه می‌دانند که همه‌ی آن‌ها موحد نبوده‌اند. پس ایلاف، تلازم با توحید ندارد. چون ایلاف بین قریش بوده در حالیکه همه‌ی قریش موحد نبوده‌اند.

جهت ایلاف را می‌توان به سمت عبودیت برد. خدا شرایطی فراهم کرده است که در اثر آن ایلاف ظاهر شده است. لام در لایلاف قریش باید به یک جایی وصل شود. به خاطر نعمت ایلاف و سپاس واقعیه‌ی مهم تنها عبودیت کنید خدا را. جار و مجرور نیاز به یک متعلق دارد که این متعلق فعل یا شبه فعل است. فعل هم یا عموم است یا خصوص. لام: علت کار، غایت کار، نتیجه‌ی کار، تعلق به چیزی را بیان می‌کند. از کجا بفهمیم که کدامیک را بیان می‌کند. علامه در ابتدای سوره ابراهیم (علیه‌السلام) می‌فرمایند که ما کتاب را نازل کردیم لتخرج الناس من الظلمات الی النور. این لام علت است نه غایت. چون خدا کتاب را نازل کرد. اگر همه از ظلمات به سوی نور خارج می‌شدند، لام غایت بود ولی چون همه این‌طور نشدند می‌شود لام علت. معنای لام را باید از مضمون جمله متوجه شد.

می‌گوییم فلیعبدوا یعنی باید عبادت کنند رب این بیت را. یک نفر می‌پرسد که چرا من باید رب این بیت را عبادت کنم. می‌گوییم چون از جوع و خوف امنیت داری. اگر گفت ما که اطعام نشدیم و امنیت هم نداریم. جواب می‌دهیم که تو اگر اطعام و امنیت تامین نشده، چطور این‌جا ایستاده‌ای و با من صحبت می‌کنی. اگر لام لایلاف را غایت بگیریم این‌طور معنا می‌شود که قریش خدا را عبودیت کند تا خدا ایلاف به آن‌ها بدهد. در قرآن می‌توان انواع برداشت‌ها را از این حروف جر داشت ولی باید بدانیم که هر برداشتی چه معنایی دارد.

معمولاً بحث‌های ادبی سخت است و نوعاً کسی وارد این بحث‌ها نمی‌شود. سه حالت برای این لام وجود دارد.

-لام غایت همراه با تعلیل

-لام تعلیل

-لام تعلق یا وابستگی

مسیر پژوهش اگر اشتباه باشد بعد از مدتی خود بخود مشخص می‌شود.

در حوزه ایمان دو دیدگاه وجود دارد. یک نفر می‌گوید ایمان فطری است و یک نفر می‌گوید ایمان تشریحی است. کسی که یه ایمان تشریحی معتقد است، بخش عظیمی از مردم جهان را از دایره‌ی ایمان خارج کرده است. کسی که

ایمان فطری را قبول دارد، دستش باز است و می‌تواند خیلی‌ها را وارد در ایمان کند. شما می‌گویید که ایلاف امری مثبت و ناشی از یک همبستگی درونی است. این درست است. می‌گویید ایلاف با کفر تشریحی جمع نمی‌شود. این هم درست است. ولی باید بدانید که در یک بستری که در آن زمان وجود داشته، ایمان فطری وجود داشته، اگرچه ایمان تشریحی بین مردم نبوده است. اگر با این دید نگاه کنید، بین چنین مردمی هم ایلاف وجود دارد و در این صورت دستتان بازتر است تا این که بخواهید ایمان و الفت را به تشریح محدود کنید. اگر در حوزه‌های اجتماعی وارد شوید، الفت‌هایی می‌بینید که نمی‌توانید تحلیل کنید چون جامعه‌ی مورد نظرتان، دینی نیست ولی الفت دارد. یا با جامعه‌ی مومنی رو به رو می‌شوید که الفت ندارند. پس اگر موضوع الفت را باز کنید و فطری در چنین شرایطی راه‌گریز دارید.

مثلا در تحقیقات مشخص شده که در یک جامعه مومن ۶۰ درصد طلاق هست و در جامعه کافر مثل ژاپن ۱۱ درصد طلاق هست. الفت بین زوج‌های جوان ژاپنی بیشتر از الفت بین زوج‌های جوان ایرانی است. یا عبودیت این جامعه ناقص است. یا عبودیت ژاپنی فطری است. عبودیت فطری و عبودیت تام از زمین تا آسمان متفاوت است. من در این مقایسه باید الفت را تعریف کنم. نه این که عبودیت را زیر سوال ببرم. می‌شود در جامعه غیر مومن الفت ایجاد کرد. بجای این که عبودیت را اصلاح کنیم می‌توانیم حتی در جامعه‌ی غیر مومن الفت ایجاد کنیم.

بنده درباره‌ی الفت در کتاب تدبر در ساحت جامعه و تفکر اجتماعی متنی نوشته‌ام. یکی از مقدس‌ترین واژه‌هایی که خدا خلق کرده است، الفت است. حتی از عشق و محبت بالاتر است. خواستگاه الفت هم قلب ابرار است. در موضوع ازدواج در روایات الفت بسیار مهم است. الفت داشتن و الفت پذیرفتن ملاک مهمی است.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات